استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

نوشتهٔ: بهرام صادقی
ارسالی: فیروزه وفا

پنجشنبه ۱۹ نوامبر ۲۰۲۶

ادعا مبنی برموجودیت دو قبر دسته جمعی از دوران جمهوری محمد داود خان

در جریان جستجوی مطلبی در انترنت، چشم ام به وبسایت ((حقیقت)) ارگان نشراتی حزب آبادی، یکی از پارچه های شاخهٔ پرچم حزب متلاشی شدهٔ <دموکراتیک خلق> افتاد و کنجکاو شدم تا ببینم محتوی این وبسایت چیست؟ در صدر صفحهٔ اول این وبسایت نوشته ای بود از آقای بصیردهزاد. با جستجو در گوگل دریافتم که بصیر دهزاد و برادران اش اعضا یک خانواده پرچمی مشهوراند که در دوران حاکمیت جناح پرچم مقام های حزبی و دولتی قابل ملاحظه داشته اند. دهزاد نویسندهٔ بیشترین مقالات این وبسایت و در ضمن سکرترمسؤل انجمن به اصطلاح ((حقوق دانان)) هم است. عنوان مقاله اش (جنایات علیه بشریت در افغانستان) بنظرم جالب آمد و آرزو کردم که بلاخره این اولین عضو حزب خود باشد که در مورد جنایات انجام شده توسط رژیمی که مامور اش بوده، واقعبیانه بنویسد. بنابرین خواستم بخشی از آن را بخوانم. ازسر معلومات عمومی گرفته شده از انترنت در مورد تاریخچه اصطلاح جنایات علیه بشریت گذشتم و در آغاز تاریخچه جنایات علیه بشریت در افغانستان یک ادعای تکان دهنده به چشم ام خورد من از چنین چیزی هرگز نشنیده بودم، خواستم این ادعا را با شما شریک سازم. تا اگر شما در این مورد آگاهی داشته باشید، من را در جریان بگذارید. متن ادعا در ذیل با امانت داری و بدون تصرف و بدون اصلاح اغلاط، نقل میگردد: ((در هفته های بعد از هفتم ثور و سقوط حکومت جمهوری سردار محمد داود برای اولین بار با دو قبر دسته جمعی درشهر کابل کشف گردید که یکی از آنها در قلعهٔ زمان خان باز و اجساد ها انسان یافت گردید که با لباس در تن دفن گردیده بودند. به علت تضاد ها و مخالفتهای های درونی هفته های نخست بعد از به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق که در نتیجه امین با حلقهٔ خون آشام اش

بر حزب و دولت چیره گردید، موضوع بررسی دو قبر دسته جمعی زمان محمد داود زیر فشار سایه اختناق، کشتاربدون محاکمه و زندانی ساختن ده ها هزار انسان قرار گرفت))

من فکر میکنم که آقای دهزاد میخواهد با این ادعا نشان بدهد که حزبی که خودش به آن تعلق داشت یگانه مؤجد قبر های دسته جمعی نبوده درجمهوریت داود خان هم قبر های دسته جمعی وجود داشت. اگر این ادعای دهزاد حقیقت میداشت، رژیم کودتائی برای توجیه کودتایش آن را با بکار گیری همه رسانه های داخلی و روسی، به کمپاین وسیع تبلیغاتی در سطح داخلی و بین المللی مبدل میساخت. از جانب دیگرجهت گیری اختناق امین علیه پرچمی ها، چند ماه بعد از کودتا، یعنی بعد از کودتای قادر-بریالی-کشتمند آغاز یافت. قبل از آن امین و پرچمی ها مشترکاً اختناق و کشتاربی سابقه ای را علیه انسانهای دگر اندیش افغانستان براه انداخته بودند. البته درسالهای نخست جمهوری محمد داود خان حلقهٔ رفقای حزبی فیض محمد، وزیر داخله که شامل نبی عظیمی (در زمان اشغال دگرجنرال و در زمان ۸ ثوری ها معاون وزیردفاع)، صمد ازهر(در زمان اشغال والی کابل)، غنی (در دوران اشغال رئیس اداره تحقیق و شکنجهٔ خاد) دست به شکنجه و دستگیری کسانی زدند که وجود آنها از نظرمنافع ستراتیژیک روسها یک تهدید تلقی میشد. زنده ترین مثال این نوع اعمال دارودستهٔ فیض محمد، دستگیری و قتل شهید میوندوال تحت شکنجه و اعدام و حبس طولانی رفقایش میباشد. اما داود خان از اتوریته خاص بین مردم برخوردار بوده و طی دوران صدارت خود با انجام امور عمرانی بی سابقه از اعتماد مردم برخوردار بوده هیچگاه در تضاد با مردم خویش قرار نداشت. او در زمان ریاست جمهوری اش هم پروژه های زیربنائی را آغاز نمود و با طرح پلان انکشافی هفت ساله میخواست اصلاحات ارضی حساب شده و قابل تطبیق خود را در عمل پیاده کند. مردم با این صفات او را می شناختند و دوست داشتند. بی جهت نبود که بعد از کودتای ۲۶ سرطان در هیچ منطقه افغانستان علیه جمهوری داود خان قیامی صورت نگرفت. حساب کوشش ناکام آی اس آی برای امتحان توانائی تخریبی (سازمان جوانان مسلمان که گلبدین و احمدشاه مسعود عضو آن بودند) و شکست مفتضحانهٔ این کوشش هم برهیچ کس پوشیده نیست. افراد مسلح دستگیر شده به حبس محکوم شدند و بعد از کودتای خونین هفت ثور بدون کدام تحقیق و یا محاکمهٔ مجدد، در پولیگون پل چرخی به گلوله بسته شدند. پس در این قبر های دسته جمعی چه کسانی را جمهوری داود خان دفن کرده بود؟ نکند این کشته شدگان بخشی از ۲۰۰۰ نفر از طرفداران داود خان بوده باشد که طی کودتا و دو هفتهٔ بعد از آن توسط هفت ثوری ها بقتل رسیده بودند؟ آیا آقای دهزاد که از موقف یک

((حقوقدان)) این ادعا را کرده است، قادر به ثبوت آن میباشد؟ از سر همچو یک ادعا علیه شخصی با کارنامۀ خدماتی شهید محمد داود خان نمیتوان به سادگی گذشت.

نویسندۀ مقاله تمام جنایات انجام شده طی ۱۴ سال حاکمیت حزب اش را به ۱۸ ماه نخست آن خلاصه نموده مسؤلیت آنرا به گردن ((حفیظ الله امین و حلقه خونخوار اش)) حواله میکند. در اینکه امین یک جلاد به تمام معنی بود، شکی وجود ندارد. اما در مورد اینکه طی ۱۲ و نیم سال بعد از مرگ امین و زندانی شدن حلقه اش، مسؤلیت سیاسی و حقوقی جنایات عظیم خاد و ضمایم عدلی و قضائی آن را کی دارد، آقای دهزاد چیزی نمیگوید و برعکس مذبوحانه کوشش میکند جنایات عظیم و غیر قابل بخشش ۱۲و نیم ساله حاکمیت پرچم (کارمل و نجیب) را با یک پراگراف کوتاه توضیح توجیهی بدهد:

((بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۲ م. تعداد زندانیان سیاسی در زندانهای افغانستان کم نبودند ولی قابل تذکر است که بسیاری از زندانیان یا از میدانهای جنگ دستگیر میشدند یا به دلایل فعالیتهای تروریستی (قتل های هدفمند)، انفجار بم ها در محلات غیرنظامی و هدف قرار دادن مناطق مسکونی در شهر ها با راکت و یا افرادی که در تنظیم فعالیتهای تروریستی دست داشتند، اما پروسه عدلی و قضائی با آنکه وجود داشتند و مجرم از دلایل الزام یا حکم محکمه آگاهی یابد، اما این پروسه را نمیتوان بدون نقص وعاری از نقد حقوقی تلقی نمود.))

پس این همه کارگر، دهقان، متعلم، معلم، محصل، استاد، مامورین و... همه بخاطر اجرا یا پلان قتل های هدفمند دستگیر میشدند؟ آیا دیکتاتوری یک حزبی و اختناق کشنده ای که از جانب جمهوری به اصطلاح دموکراتیک بر مردم افغانستان با بی رحمی تمام اعمال میشد، علت پُر شدن زندانها نبود؟ آیا بخاطر پخش یک شبنامه در صحن پوهنتون کابل صد ها محصل از لیلیه های این مرکز علمی و لیلیه انستیتوت پولی تخنیک دستگیر نمیشد؟ آیا بعد از قیام سوم حوت جناح پرچم صد ها متعلم مکتب را در پهلوی عدۀ زیادی از شهریان کابل به اتهام اشتراک در تظاهرات دستگیرنکردند و زندان پل چرخی، چند هفته بعد از رها شدن عده ای از زندانیان دوباره پُر نشد؟ آیا صفوف حزب و سازمانهای جوانان و زنان به خبرکش ها برای خاد تبدیل نشده بودند؟ آیا شنیدن اخبار رادیو بی بی سی جرم نبود؟ آیا بعد از هر عملیات نظامی روسها، قوت های نظامی دولتی مردان موجود در خانه های آن قریه را به ظن شامل بودن در تنظیم ها و یا همکاری با دشمن گرفتار نمیکردند و به خاد تسلیم نمیدادند؟ ایا این حقایق ثبت تاریخ افغانستان نیستند؟ پس چرا شما و انجمن حقوقدانان تان چشم

هایتان را در مقابل این واقعیتها پُت میکنید؟ انکارُ شما از این واقعیت های تاریخی، نه مشکل شما را حل میکند و نه مشکل اجرا کنندگان و پالیسی سازان این جنایات را .

در قسمت بمباران و تخریب حد اقل ۵۰۰۰ قریه از ۳۰۰۰۰ قریهٔ افغانستان نویسنده ادعا میکند که ((بدون شک سالهای۱۹۹۲-۱۹۷۸به نسبت وسعت دامنهٔ جنگ در افغانستان سالهای از یک دوره تراژیدی جرایم شدید علیه بشریت و جنگی به حساب می آید)) اما بلافاصله در توضیح این جمله همه کاسه ها وکوزه ها را برسرگروه های مخالف رژیم خویش میکوبد. نویسنده با دادن چند مثال از اعمال دهشت افگنانهٔ توسط تنظیم های مسلح مخالف رژیم در شهر ها بخصوص کابل این گروه ها را متهم به جرایم جنگی میکند. البته مسموم ساختن آب مکاتب، تیزاب پاشی بالای زنان، راکتباران مناطق مسکونی و سایر اعمال از این نوع جنایت جنگی اند، چون در زمان جنگ علیه مردم ملکی ارتکاب یافته اند. من هم به این عقیده هستم که مظنونین به ارتکاب این جنایات باید محاکمه و مجازات شوند. سوال اینجاست که آیا جنایات تنظیمها میتواند جنایات حزب بر سر اقتدار و دولت آن زمان را که جنایات نظام مند را در مقیاس بسار بزگتر علیه اکثریت مردم ملکی کشور مرتکب می شدند، توجیه کند؟

من مثل آقای دهزاد حقوقدان نیستم، اما از تجربهٔ اداری خویش میدانم که هر مظنون، باید بصورت جداگانه و بدون در نظر داشت اینکه احمد و محمود دیگر چه جنایاتی را مرتکب شده اند، از اعمال خود جوابده میباشد و باید مورد تعقیب عدلی و قضائی قرار گیرد.در جهان امروز هر جنایات بصورت مجزا بررسی میشود و تصمیم در مورد مرتکب اش توسط قاضی ذیصلاح و عادل اتخاذ میگردد. در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۲، دولتی ها و حزبی ها همه میکوشیدند مظالم و تخلفات خود از حقوق اساسی مردم افغانستان را با کار برد بهانهٔ ((شرایط انقلابی)) توجیه کنند. آقای دهزاد هم در مقاله اش کوشیده چنین تفهیم کند که مخالفین ما هم جنایت میکردند، آنچه ما کردیم بخاطر اعمال آنها بود .

سوال آخر اینکه چطور یک شخص به خود لقب حقوقدان داده میتواند، اگر او در مورد بمباردمان هزاران قریه توسط رژیم تحت رهبری پرچم و قوای دوست اش و وادار ساختن مردم آن قریه ها به فرار به دشتهای سوزان پاکستان سکوت نموده و یا بکوشد آنرا توجیه سیاسی کند؟

شکی نیست که بخشی ازمخالفین دولت تحت الحمایهٔ شوروی هم در جریان جنگ علیه قوای دولتی و هم علیه همدیگر مرتکب جنایات جنگی شدند و باید بخاطر آن جنایات پاسخگو باشند. اما جنایات آنها با جنایات عظیم و سیستماتیک روسها و حکومت تحت الحمایهٔ شان بویژه خاد، در سالهای ۸۰

الی ۱۹۹۲ قابل مقایسه نمیباشند. البته جنایات تنظیمها بعد از ۸ ثور ۱۳۷۱ ابعاد و انواع دیگری داشته با وحشت و دهشت زیاد همراه بود. ۸ ثوری ها با جنگهای قدرت طلبانه و قومی که حتی قبل از انتقال رسمی قدرت آغاز شده بود، وسیعاً به جنایت آفرینی پرداختند و با قتل ده ها هزار باشندۀ کابل در این جنگ ها، صد ها هزار باشندۀ اختناق زدۀ کابل را وادار به ترک کشور ساختند .

کودتای ۷ ثور۱۳۵۷ ثبات سیاسی و اقتصادی افغانستان را که تازه در ۱۳۵۶ به خودکفایی رسیده بود، نابود و مردم افغانستان را وابسته به کمک مواد غذائی و مواد سوخت شوروی ساخت. این کودتا و پی آمد آن یعنی اشغال افغانستان توسط روسها، سرآغاز و منشأ بدبختی ایست که از نیم قرن بدینسو بر زندگی مردم افغانستان سایه افگنده است. ۸ ثور۱۳۷۱ به این بدبختی ابعاد تازه بخشید وشهر کابل را که از بمباردمان روسها در امان مانده بود، با راکت ها و آوان های تنظیمی و دوستمی بخاک یکسان ساخت. طالبان به این تراژیدی ابعاد جدید بخشیدند و کشور را به زندان بزرگ برای مردم آن مبدل ساختند. جمهوری اسلامی برپا شده توسط ایالات متحده، برای حفظ موجودیت فساد انگیز خویش و چپاول دارائی های عامه و غضب آزادانۀ زمین های دولتی و شخصی، به قوای نظامی ۴۰ کشور خارجی نیاز داشت. در این دوره آزادی های مدنی و سیاسی وجود داشت اما دستگاه دولت مفسد و ناقض حقوق بشر بود. طالبان بار دوم تجربۀ دیگریست. افغانستان تدریجاً به زندان زنان کشور مبدل شد. حکومت فاقد مشروعیت حقوق سیاسی همه شهریان افغانستان را مصادره کرده است. فعلاً تنها به مردانی که مامور دولت اند، نسخۀ ریش و لباس جبری شده است. به تدریج سایر مردان هم شامل این حلقه میشود. همه قوانین ملغا شده است و تصامیم رهبر طالبان با رمل انداختن و استخاره صورت میگیرد و دوام این حالت میتواند افغانستان را به قهقرا بکشاند. متأسفانه این هم ختم داستان نیست و بیم آن وجود دارد که پیامد های کودتای بدفرجام هفت ثور ۱۳۵۷ به اشکال دیگر و بوسیلۀ بازیگران دیگر ادامه یابد؟